ادامه از صفحه ۷

میراث «مارشال برمن»

اینکه تجربه او به خودی خود شکل نمی‌گیرد(برای مثال شکل‌گیری تجربه در قبال دارایی در تفکر هایدگری)، بلکه او به واسطه منتر‌هایی از ادبیات مدرن به آن شکل می‌بخشد. نقص همین سازمانده‌ای است که پیش از آنکه حوزه‌ای از تجربه را در این میان منتقل نشود، خود مفهوم انتقال تجربه را به توسع و نقد می‌کشد. اما نکته بسیار مهمی که نخستین‌بار مترجم «تجربه مدرنیته» در نقد برمن مطرح کرد، بی‌تفاوتی برمن درباره تاثیرناپذیری بود که حوزه جریان مدرنیته و آن خصلت فراگیر، تعیین‌دهنده و سرریز آن، یعنی کل همان شاخصه‌های مدرنیزاسیون بر مفهوم تجربه نهاده است. تجربه عنصری منحجر، ساکن و از پیش نفوذناپذیر نیست که تحت شرایط مختلف و تغییرات زمانی عوض نشود. این بحث نه به موارد و مصادیق تجربه، بلکه بیشتر روی مجراهای انتقال تجربه تاکید می‌نهد.

از منظری دیگر برجسته کردن این انتقاد، ایرادات دیگر را کمرنگ‌تر می‌کند (نظیر اینکه احکام کلی‌ای که برمن به واسطه تجربه خود پیش می‌کشد، در همه‌جا مملا در افریقا یا در محدوده استبداد شرقی صادق نیست). برای نمل ما کتاب مارشال برمن اگر نه روایت یک تامل کامل، تور و غیرخطی در نفس، دست‌کم خودآموزی بود به منظور درک، دریافت، تحلیل و سرانجام انتخاب موضع‌های تجربه‌ورزی مواضعی که فقدان آن ادبیات ما را در بهترین حالت ممکن، به رقیبی گاه پایانی‌ای برای سریال‌های کرمای درآورده است و قطعا کار را بازنمی خواهد بود(تشخیص مطلع، صور و صادق به‌دنبال همین نقاط کوری که راه تجربه‌ورزی شعر و رمان فارسی را در جهان مدرن به نفع تقلید و کپی - پیست سد کرده، بگردند. نقاطی که در سطحی‌ترین وجه ممکن حقیقت تاریخی را بدل به ملعبه‌های فرمالیستی می‌کنند و درست به همین دلیل کتاب برمن، که متشاقانه و همدلانه می‌کوشد تا هرلسی از چیزهای سخت و استوار را به وسیله بازگویی بشارت مسیحایی مارکس در دل‌های نرس‌خورده ما کمرنگ کند، خود یکی اضطرابی است که از یک سو ما را با رسوب ناگزیر حقایق تاریخی در ذهن و رودمان مواجه می‌کند و از سوی دیگر به واسطه حریفی‌ترین منش ادبی دیگر می‌کوشد پارادایمی از رویه‌های رادیکال حقیقت را با رویزای زندگی ما فرهم سازد. به همین دلیل خود مارشال برمن بهتر از هرکسی می‌دانست که «بدو و نایست، فرمول قطعی ساختن گسست‌های ما از امر کلی سنت نیست و حتی مصداق‌های آن نیز هیچ‌گاه به تمامی تمام نمی‌شوند. در این روزهای به ظاهر حرکت که یادآور روزهای دور از خشونت و ترس برای ماست، مرگ برمن، نویسنده کتابی که دیگر کسی در عصر لایف‌استایل و فیس‌بوک، آن را نمی‌خواند نیز یکبار دیگر مصداق یادآور این حکمت از فیلسوف بزرگ رواقی مارکوس اورلیوس است که: «هر آنچه مادی است به سرعت تغییر می‌کند؛ با بخار می‌شود یا تجزیه.»

ادامه از صفحه ۷

یک کلانشهر نشین واقعی

گاهی لوفات «اصالت» برمن ممکن است بی‌پرده، احساساتی یا حتی در معدود مواردی، بی‌گشت‌باشد. مارشال می‌تواند با بزرگی‌ها و نیاکان آنها مهربان‌تر از پدر و مادرها برخورد کند. در ۱۹۷۵، مارشال در صفحه اول «نیویورک تایمز»، رفتک کتاب نیویورک تایمز، رایک ایکسون را متهم به عمل سوءتوبیخ‌مندانه کرد، به طوری که ایکسون دانست با پوشاندن هویت پهوه‌ای‌اش در یک کمد پنهان می‌شد. مارشال نسبت به احساسات سارتر افراد و به طور اندازه نسبت به خودبسندی سخنگیر بود؛ زمانی که سیوزان سونتاگ به او گفت که زندگی بهتری می‌داشت اگر در اروپای قرون وسطی به دنیا می‌آمد، یعنی جایی که روشنفکران می‌توانستند احترام مناسب‌تری کسب کنند، مارشال به بافش اذعاتت که در آن صورت اوضاع برای خانم‌ها بد می‌شد.

گاهی لوفات به او برجسب «اومانیسم مارکسیستی» می‌زدند، اما، مارشال چندان دلبسته برجسب‌ها نبود و ترنی نداشت مارکس، نیچه و فروید را ناهمانندگ با یکدیگر به کار گیرد او خواهان «ترکیب فرهنگ دهه پنجاهی‌ها با شصتی‌ها بود: جرس از پیچیدگی، کنایه و تناقض، متشکل از سیاه به بیشروی و خلسه» پیوند «هفت نوع ابهام» و «ما جهان را هم‌اکنون می‌خواهیم»؛ سیوالات زیادی برای برسش وجود داشت و هیچ‌کس نمی‌توانست این تنش‌ها را برای نقاط اتصال‌شان حفظ کند.

مارشال باتجربه نشد، بالید و به اعتراضات اعامه داد. او آمادگی این را داشت که بداند مدرنیته خوش‌گذرانی نیست و از همون رو، با استعدادهای بی‌نهایت توانست پس از تزاری شخصی (از دست‌دادن پسر پنج‌ساله‌اش) و توالی اپیوبوار ناخوشی‌ها دوام آورد و برای دو پسرش پدری کند و برگرداند نماید. در اثر بعدی‌اش، هنگامی که در مورد میدان ایمانوئل، کتاب «در باب شهر» را می‌نوشت، اغلب اجازه نمی‌داد بی‌میلی به والت دیسنی‌ای (Disneyfication) قرن ۲۱ او را به سمت نوستالژی بکشاند، هر چند می‌توانست به سوی اشتیاق پیوپولیستی برای هر نوع نشانه زندگی شوق‌گرانه در هر کجا، هر چند هم ناشناخته، تمایل یابد. مارشال بود که یگوید تجربه نیویورک بزرگ - در واقع، دستاورد عظیم هنر نیویورک- خیابان بود؛ جایی که همواره مشغول خودآفرینندگی بوده است. مارشال، آنطور که بیتز در مورد انقلابی مورد علاقه‌اش، ماد گان، می‌نویسد «سرکوب‌شدگان از بر سر سرکوبگران می‌کوفت». هنگامی که در ۱۹۸۷ مارشال در برزیل در مورد «تجربه مدرنیته» سخنرانی می‌کرد، به خاطر حمله به معمار فوق‌مدرنیست و شاگرد لوکوربوزیه بیزار از خیابان، بعیی آسکار نی‌مایر، تبعید شد. اما در پیشگفتار ۱۹۸۸ کتاب توانست واژگان همدلانه‌ای در مورد نی‌مایر به کار گیرد.

مارشال برمن با حمله قلبی ناگهانی در یکی از مکان‌های خودمانی مورد علاقه‌اش، منسو ومسیاسد از دنیا رفت. منزو، مارشال یک کلانشهرنشین (متروپولیتن) واقعی بود. هر آنچه در قلب و ذهن مارشال سخت و استوار بود، نه دود می‌شود و نه به هوا می‌رود.

Open Democracy: منبع

کدام شانس تاریخی؟

دولت یا کمیته اجرایی «اتاق بازرگانی»

سخنرانی محمد مالجو درباره «جهت‌گیری طبقاتی دولت یازدهم»

عکس: مهدی حسنی، شرق

در این بحث می‌خواهم به چهار پرسش پاسخ دهم: اول، چه نوعی از جهت‌گیری طبقاتی در دستور کار دولت یازدهم قرار دارد؟ دوم، چه توجیهی برای جهت‌گیری طبقاتی دولت یازدهم ارایه می‌شود؟ سوم، این توجیه چه مشکلاتی دارد؟ و نهایتا چهارم، پیامدهای آن نوع جهت‌گیری طبقاتی که در دستور کار دولت یازدهم قرار دارد برای حوزه سیاست داخلی چیست؟

نقطه عزیمت بحثم عبارت است از وضعیت نامطلوب چهار شاخص اقتصادی که معمولا معرف میزان سلامت اقتصاد کلان است. انبارهم به نرخ تورم، نرخ بیکاری، نرخ رشد اقتصادی و نرخ نابرابری درآمد و ثروت در وضعیت کنونی است. این هر چهار شاخص فعلا وضعیت نامطلوبی دارند. وضعیت نامطلوب این چهار شاخص اقتصادی در آینه سه بحران تاریخی در اقتصاد سیاسی ایران قابل مشاهده است.

اولین بحران عبارت است از بحران «ثبات سرمایه». این بحران در دهه اول انقلاب به دلیل اختلال‌های اقتصادی ناشی از انقلاب، جابه‌جایی طبقات و بحرانی جنگ زای داد و از ظرفیت تولید کالاها و خدمات و از این‌رو رفاه اقتصادی در کشور کاست. این جدی‌ترین بحران در اقتصاد سیاسی کشور بود که در پایان جنگ هشت‌ساله به اوج رسید. دولت‌های پس از جنگ درصدد بودند این بحران ابتاثبت سرمایه را مهار کنند. دولت‌های به اصطلاح سازندگی و اصلاحات در دوره ۱۶ ساله پس از جنگ تا حدی در مهار این بحران موفقیت داشتند.

اما هزینه حل بحران ثبات سرمایه طی دوره ۱۶ ساله پس از جنگ به صورت ظهور یک بحران جدید، یعنی بحران «طرد اجتماعی»، جلوه کرد. طی دوره ۱۶ ساله پس از جنگ بخش‌هایی از شهروندان که به شبکه‌های سیاسی و اقتصادی و آرایش‌و قدرت سیاسی و ثروت اقتصادی حاصله دسترسی کمتری داشتند متناسبا به فرصت‌های نسبتا کمتری نیز برای بهره‌مندی از منافع نظم جدید دسترسی داشتند یا بر تعریف چنانچه فردی در فعالیت‌های کلیدی جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند بلوچود خواست خویش و به عللی که فراتر از کنترل خودش است مشارکت نداشته باشد به لحاظ اجتماعی طرد شده است. این بحران طرد اجتماعی درواقع هزینه‌ای بود که برای مهار بحران ابتاثبت سرمایه در دوره ۱۶ ساله پس از جنگ داده شد.

در جامعه‌ای که در آن نهادهای ریشه‌دار مدنی برای انتقال صدای نارضایتی کارگران، فرودستان شهری و روستایی‌ها وجود ندارند، تنها کانال موجود برای انتقال صدای نارضایی‌ها صندوق رای بود. در انتخابات ریاست‌جمهوری ۸۴ فرودستان شهری و روستایی‌ها وجود نداشتند. اما در انتخابات ۹۲ وقتی نامزدی به صحنه آمد که شعارهای عدالت‌طلبانه سر می‌داد از چهانی یا استقبال این بخش ضربه‌خورده نیز روبه‌رو شد. بین تنش ۱۰ میلیون رای‌من‌توان به‌عنوان جمعیت این بخش مشروح شد. آمیزه‌ای از عوامل متعدد از جمله استقبال انتخاباتی این بخش از جهت‌گیری اقتصادی دولت یازدهم قرار دارد برای حوزه سیاست داخلی چیست؟

تنش میان مشکلات اقتصادی و اجتماعی باقی‌مانده از دولت‌های گذشته و راهکارهای خروج از این مساله با تکیه بر مفهوم «طبقه»، اهمیت مباحث اقتصاد سیاسی و ارائه دوگانه پس از استقرار دولت یازدهم برزنگ کرده است. در این بین بحث‌های مختلفی بین موافقان و مخالفان سمتوسوی اقتصادی دولت جدید درگرفته است. در هفته‌های گذشته موسسه رخداد تازه طی دو نشست از همین منظر به بررسی چشم‌انداز سیاسی ایران در سال‌های پیش‌رو پرداخت. اولی با حضور علیرضا علوی‌تبار با عنوان «بررسی طبقات اجتماعی در ایران» و دومی با حضور محمد مالجو با عنوان «جهت‌گیری طبقاتی دولت یازدهم». علوی‌تبار تحول اجتماعی را در گرو همسویی جریان‌های متضاد طبقاتی با هم می‌داند و آن را امری ممکن تلقی می‌کند. او از شعار گسترش فضای کسب‌وکار دولت یازدهم حمایت می‌کند و «فرصتی تاریخی» برای جامعه ایران متصور است که «در آن در این مقطع زمانی بالاترین طبقات یعنی صاحبان کسب‌وکار با پایین‌ترین طبقات منافعی مشترک دارند» مالجو اما به نقد گفتار غالب روشنفکران ایرانی در بر هم کنونی می‌پردازد و از جمله این تلقی را زیر سوال می‌برد که بهبود فضای کسب‌وکار به‌مدد سیاست‌های سودمحور منجر به بهبود وضع همه اقشار جامعه خواهد شد. به اعتقاد او اگر به‌دنبال رشد اقتصادی هستیم باید سیاست‌های بازتوزیع سلامت، بهداشت، درمان، آموزش و... را تشدید کنیم و همچنین را به‌دست نیروهای بازار نسپاریم. مالجو در صحبت‌های خود نتایج عملی چنین سیاست‌هایی را بررسی می‌کند و می‌گوید: «در کجای دنیا محرماله‌ترین اسرار دولت که فاعنا تا باید نمایندبه همه مردم و طبقات باشد در دست قدرتمندترین نهاد بخش خصوصی یعنی اتاق بازرگانی قرار دارد. آن هم از رهگذر نشستن رییس اتاق بازرگانی بر مسند ریاست دفتر رییس‌جمهور؟» آنچه در پی می‌آید متن سخنرانی علیرضا علوی‌تبار و محمد مالجو است. بحثی که از این پس احتمالا به مهم‌ترین مناقشه روشنفکران موافق و مخالف سیاست‌های دولت بدل خواهد شد. این دو سخنرانی هر یک جداگانه در موسسه رخداد تازه برگزار شد اما به جهت اهمیت موضوع و محتوای آن در کنار یکدیگر چاپ می‌شوند.

علی سالم

بنابراین اصل احدول نیابی برای بازتوزیع منابع بخش خصوصی از طریق اتاق بازرگانی را ایفا می‌کند. سیاست‌های محقق‌ساز با رشد اقتصادی با محوریت بخش خصوصی به این طبقات فرودست تعلق خواهد بود. همین امر سبب می‌شود

عکس: آرمین رهبر شورا

نتایج اقتصادستیجی برای آینده استنتاجی به عمل آورد.

۳ یکی از رکدهای این استدلال که افزایش رشد اقتصادی باعث کاهش نابرابری می‌شود بر پدیده‌ای تکیه دارد که اصطلاحا «رخنه به پایین» یا «فورباش یا «تریکل‌دان» نامیده می‌شود. کسانی که بر پدیده رخنه به پایین تکیه می‌کنند می‌گویند وقتی طبقات فرادست فرهنگ شوند و اشباعت سرمایه گسترش یابد این سرمایه در گفر زمان به طبقات پایین رخنه می‌کند و وضع آنان را نیز بهتر می‌کند. به تجربه سالیان پس از جنگ که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم متعاقب اشباعت سرمایه در اقتصاد ایران نه با رخنه به پایین، بلکه با رخنه به بالا و دقیق‌تر بگوییم با درخنه به خارج، مواجه بوده‌ایم. اشباعت سرمایه‌دار در اقتصاد ایران به شکل کیری ثروت‌هایی انجامیده که در بسیاری از موارد به واسطه فرار سرمایه به انواع بازارهای سرمایه در سایر کشورها رخنه کرده است. به محض اینکه فاکتور رخنه به پایین، را از استدلال این دوستان حذف کنیم، بایه‌های این استدلال فروپی‌ریزد.

۴ این تحلیلگران به‌طور تلویحی استدلال می‌کنند که سیاست‌های رشد اقتصادی به‌طور مطلق به بازتوزیع هستند. باید به تاخیر انداخته شوند و در عوض باید به سیاست‌های معطوف به رشد اقتصادی اولویت داد. استدلال می‌کنند اگر سیاست‌های معطوف به رشد اقتصادی در اولویت قرار گیرند کل تولید به اولویت خواهد گذاشت و سپس زمانی در آینده امکان بازتوزیع یک کیک بزرگ‌تر در اقتصاد می‌فراهم می‌شود. اگر همین الان به سیاست‌های معطوف به بازتوزیع مستقیم مبادرت کنیم فقط قرار است کم‌دایم بماریان وعده بازتوزیع را به آینده موکوله می‌دهند. مشکل این نوع استدلال در این است که شخاص هرگز هیچ سندی در هیچ مقطع زمانی نیافتاند که یک جدول زمانی مشخص برای بازتوزیع به دست دهد. یعنی همیشه بازتوزیع را به آینده موکوله می‌دهند. در حالی که ما همیشه در حال زندگی می‌کنیم. در لحظه در حال حاضر باید بازتوزیع را به آینده‌ای موهوم حواله می‌دهند. فراموش نکنیم آینده هیچوقت وجود ندارد. ما همیشه در حال زندگی می‌کنیم. این دوستان همیشه حال واقعی را نادیده می‌گیرند و آینده موهوم را وعده می‌دهند. بنابراین اصل احدول نیابی برای بازتوزیع مشخص نمی‌کنند و هرگز معلوم نیست که آینده چه زمان مشخصی خواهد بود.

۵ بگذارید فرض کنیم جدول زمانی هم ارایه می‌دهند. معتقدم باز هم استدلال‌شان از لحاظ سیاسی مساله‌دار این دوستان در خواهد بود. اگر سیاست‌های معطوف به رشد اقتصادی با محوریت بخش خصوصی در دستور کار قرار گیرد، نظریه به رطل وثیقی که میان نوع قرتمندی و قدرت سیاسی برقرار است، بخش خصوصی‌ای که این سیاست‌ها قدرتمندتر می‌شود در عین حال برای جلوگیری از اجرای سیاست‌های بازتوزیع نیز توانتر می‌شود. به عبارت دیگر، در فرایندی که منافع‌ورا است سیاست‌های بازتوزیع در دستورکار قرار گیرند بخش خصوصی قدرتمندتر شده از رهگذر نابرابری در فرایندهای سیاستگذاری به مراتب قوی‌تر اجازه نخواهد داد سیاست‌های بازتوزیعی به زیان منافع خویش در دستور کار قرار گیرد. آنچه که می‌گویم فقط اینرا نیست. اگر همین الان دست تو به سوی سیاست‌های بازتوزیعی حرکت نمی‌کند به این دلیل است که بخش خصوصی قدرتمندشده اجازه چنین چیز‌هایی را به دولت نمی‌دهد. همچنان سرکوب دستمزدها که حداقل دستمزد رسمی بسیار عمیق است، اما همچنان سرکوب دستمزدها که حد سیاست‌های بازتوزیعی است در دستور کار قرار دارد. امروز تلاشی شدید شغلی وجود دارد اما دولت همچنان بر قراردادهای موقت کار و انعطاف‌پذیرترسازی بازار کار اصرار می‌ورزد. امروز کسانی که بر مسند قدرت سیاسی تکیه زده‌اند برای تامین منافع اقتصادی خودشان می‌کوشند سیاست‌های بازتوزیعی را منفور نشان دهند.

۶ در شرایطی که درآمدهای نفتی چندان در بین نباشند و ازاین‌رو دوره پیش‌رو نیز خصوصا اگر مذاکرات بر سر تحریم‌ها به خوبی پیش برود نفتی نفت رو به کاهش خواهد گذاشت و رابطه قبلی را نخواهیم داشت، از این‌رو در دورهای که پیش‌رو خواهیم داشت به احتمال قوی نمی‌توان از

تقدیر تاریخی دو گروه متضاد را در اقتصاد امروز هم‌جهت کرده و موجب شده بالاترین اقشار با پایین‌ترین اقشار متحد شوند. بهترین دوره‌ها برای اقتصاد ایران دوره‌های دموکراتیک بوده. البته این همسویی در همه کشورها وجود ندارد. روابط پارامترهای اقتصادی الاکلنگی است و رشد بیشتر لزوما به عدالت و توزیع عادلانه درآمد منجر نمی‌شود

شانس تاریخی ایران

تحول اجتماعی در گرو همسویی جریان‌های طبقاتی متضاد

سخنرانی علیرضا علوی‌تبار در «بررسی طبقات اجتماعی در ایران»

عکس: آرمین رهبر شورا

نبست و از بررسی پدیده‌های کلی‌تر از فرد برهیز می‌شود. در این نگاه طبقات اجتماعی جزو مفاهیم فرافردی است. این روش در سال‌های اخیر در ایران رواج زیادی یافته است.

سومین دلیل هم این است کسانی که مفاهیم طبقات اجتماعی را به کار می‌برند، در چارچوب تئوریک ضعیفی بحث می‌کردند. فرض می‌گرفتند که طبقات وجودقطعی دارند. سپس نتیجه می‌گرفتند که طبقات، منافع مختلفی بهمیم چرا و چگونه این خطمشی‌ها بدید می‌آیند؟ مفهوم طبقات اجتماعی قدیم ایجاد می‌دهد، مثلا در مورد اینکه چرا شکل پارانها تغییر می‌کند. نگاه می‌کردند ببینند تغییر شکل پارانه منافع کدام طبقه را تامین می‌کرده است. این بیش‌فرض‌ها برخی درست است و برخی اشتباه اینکه طبقات وجود دارند. حرف درستی است. می‌توان نشان داد هر جامعه طبقات مختلفی دارد.

طبقات اجتماعی از زوایای مختلف قابل بررسی است. دغدغه من بررسی نقش طبقات اجتماعی در ایجاد خطمشی‌های عمومی با همان public-pol-icy است. زندگی ما در تمام ابعاد درگیر و تحت‌تاثیر خطمشی‌های سیاست عمومی است. این خطمشی‌های عمومی هم محدودند؛ برای ما ایجاد می‌کنند و هم فرصت‌هایی به ما می‌دهند. اگر بخواهیم از سلطه یکجانبه این خطمشی‌ها رهایی یابیم باید «نظام» را در روابط ساختاری کلاهبرداری بکاریم. بدیل مضمون واقعی آنها را، در پس الفاظ بفهمیم چرا و چگونه این خطمشی‌ها بدید می‌آیند؟ مفهوم طبقات اجتماعی ابزاری است به تبیین خطمشی‌های عمومی. یعنی از مفهوم طبقات برای فهم خطمشی‌ها استفاده می‌کنیم. نگرش سینسی به خطمشی‌های عمومی آن را به‌عنوان پروندهای یک سیستم در نظر می‌گیرد. همچون هر سیستم دیگر مقداری مروندد داریم؛ منابع، امکانات، حمایت‌ها، فشارها و مخالفت‌ها. روی این پارامترها پردازش صورت می‌گیرد و پرونده به وجود می‌آید که همان خطمشی عمومی است. اگر بخواهیم بفهمیم چرا خطمشی‌های مختلف باهم ناسازگارند و یکدیگر را حمایت نمی‌کنند و چرا در خدمت هدفی که اعلام می‌کنند قرار نمی‌گیرند باید به تبیین آنها بپردازیم. طبقات اجتماعی در فهم فرونداهای سیستم به ما کمک می‌کنند؛ اینکه چه حمایت‌ها و چه فشارها و چه مطالباتی وارد سیستم کردهاند. در عین حال در تنظیم روابط داخلی سیستم هم نقش دارند. یعنی به فهم ساختار سیستم خطمشی‌گذاری عمومی کمک می‌کنند. مثلا بررسی اینکه چرا قومیتدنبه نقش بیشتر یا کمتری نسبت به سایر قوا دارد یا امثال این موارد. پس برای فهم فرونداها و همچنین ساختار سیستم، روش خطمشی‌گذاری را بررسی می‌کنیم. نقش همه ما به خطمشی‌گذاری عمومی سیاسی دارد. اما اگر طبقات اینقدر اهمیت دارند، چرا در دهه‌های اخیر کمتر در مورد طبقات اجتماعی‌نمی‌پیشیم؟ این مسئله را من متعددی دارد که در دل به سه مورد از آنها اشاره می‌کنم.

مشکل اول مارکسیست است. بحث طبقات همیشه به ایدئولوژی مارکسیسم گره خورده و کسی به این کار را می‌کند. دلبسته ایدئولوژی است پس از فروپاشی شوروی، مارکسیسم به‌عنوان ایدئولوژی ضربت بزرگی خورد. ممکن است هنوز در علم اسلامی نقشی بزرگ نداشته باشد اما همین که ایدئولوژی موهبت گذشته خود را از دست داده است. وقتی مارکسیسم ضربه خورد مفاهیم تحلیل طبقاتی نیز ضربه خورد و به‌عنوان یک ابزار مارکسیستی کنار گذاشته شد.

مشکل دوم رواج چیزی بنی به آن فردگرایی روش‌شناختی گفته می‌شود روش خاصی در تحلیل کنش‌های اجتماعی که می‌گوید باید به فرد برگردیم؛ از نظر این دیدگاه جهان اجتماعی چیزی جز فرد و روابط بین افراد

طبقاتی که بازنده این سیاست‌ها هستند در فردای دیگری که انتخابات دیگری در پیش است به استقبال نیروهای سیاسی دیگری در صندوق رای بشتابند که به‌گراف شعارهای عدالت‌طلبانه می‌دهند اما سوءدهای دیگری در سر دارند. این دقیقا تجربه‌ای است که در انتخابات ریاست‌جمهوری نهم به وقوع پیوست. در واقع سیاست‌های معطوف به رشد اقتصادی با محوریت بخش خصوصی می‌توانند مامنی برای استمرار قدرت‌گیری دولتی که مجری این سیاست‌هاست باشد. این فرضیه چندان بی‌پایه نیست که اگر جهت‌گیری طبقاتی فعلی دولت یازدهم استمرار یابد، احمدی‌نژادهای دیگری در آینده سیاسی ایران به صحنه بیایند.

۷ انچه تاکنون گفتم شاید این تصور را ایجاد کند که ما مخالف رشد اقتصادی هستیم. مطلقا چنین نیست. رشد اقتصادی برای جامعه ما عمیقا ضروری است. ما موافق رشد اقتصادی هستیم اما با کدام استراتژی و با محوریت چه بخش‌هایی در جمعیت؟ ما معتقدیم رشد اقتصادی دون تمهید زمینه‌های لازم برای بازتولید اجتماعی نیروی کار امکان استمرار ندارد. معتقدیم سیاست‌های بازتوزیعی برای تحریک رشد اقتصادی ضروری است. بازتوزیع شرط لازم رشد اقتصادی‌است. این چه رشد اقتصادی‌ای است که برای افزایش توان بخش خصوصی از هزینه‌های آموزشی و بهداشت بکاهیم؟ بازتولید اجتماعی نیروی کار در سال‌های پس از جنگ ضربه خورده است. آن نوع رشد اقتصادی که با محوریت بخش خصوصی در دستور کار قرار گیرد چشم‌انداز افزایش رشد اقتصادی را در میان‌مدت و درازمدت از بین خواهد برد.

اسلا صرفنظر از بحث‌هایی که می‌توان در مخالفت با استراتژی اقتصادی دولت یازدهم داشت، واقعیت این است که دولت یازدهم به مسیری که در پیش گرفته است متاسفانه ادامه خواهد داد. حالا اجازه دهید به این بحث بپردازم که پیامدهای جهت‌گیری طبقاتی دولت یازدهم برای سیاست داخلی چیست؟ دولت یازدهم خواهد کوشید زمینه‌های سودآوری فعالیت‌های اقتصادی صاحبان کسب‌وکار را افزایش دهد برای افزایش دهد برای این منظور در میان‌مدت خیلی نخواهد توانست روی مناسبات اقتصادی ایران با اقتصاد بین‌المللی حساب کند. چه نتایج مذاکرات بر سر تحریم‌ها به نفع ایران باشد و چه نباشد، نمی‌توانند حداقلش به سود صاحبان کسب‌وکار از طریق مناسبات اقتصادی با خارج افزایش دهد برای این منظور ناگزیر است به اقتصاد داخلی نظر کند.

برای افزایش توان سود فعالیت‌های اقتصادی لایه‌های کارای صاحبان کسب‌وکار در اقتصاد داخلی چند جزئیان نمی‌تواند متعرض منافع لایه‌های ناکارا و نامولد صاحبان کسب‌وکار شود. هر نوع خروج از چنین خطی، هر چقدر هم که بتواند زمینه‌ساز بهبود فضای کسب‌وکار شود متاسبا به تشدید تنش در حوزه سیاست داخلی خواهد انجامید و زمینه‌های استمرار قدرت دولت یازدهم را متزلزل خواهد کرد. محدودیت اعمال فشار بر فرآسیون‌های کارا در اقتصاد بورژوازی که در پایه‌های سیاستگذاری در دولت قرار دارند علی‌القاعده به مدد انتقال سنگینی بار بر دوش طبقات اجتماعی فرودست جریان خواهد شد. بنابراین سیاست‌های محقق‌ساز به بهبود فضای کسب‌وکار و رفع موانع تولید عمدتا قلمروهایی را نشان می‌کنند که دگرگون‌سازی‌اش در تضاد با منافع گروه‌ها و نهادها و سازمان‌های مسنجم و همسنه و برنفوذ قرار نگیرند. در این میان عمدتا حساب نیروی کار در طبقه متوسط و طبقه کارگر و تهیدستان شهری هستند که از تشکل‌های مستقل نیرومند برای مبارزه با عمل دمسنجمی و تابع از منافع اقتصادی و سیاسی خویش بی‌بهره‌اند. جریان مافات خطوط قرمزی که رویکرد اعتدال اقتصادی در طراحی و اجرای سیاست‌های دولت یازدهم ایجاب می‌کند به مدد پورش به منافع طبقات فرودست از اجتماعی به عمل خواهد آمد. این بحثی فعال‌گردن عامل طبقه در حوزه سیاست داخلی «حال» بیبینیم فعال‌شدن عامل طبقه چه پیامدهایی خواهد داشت.

اصلی‌ترین کارگزار کنش طبقاتی علی‌القاعده باید طبقه کارگر باشد. اما به نظر می‌رسد دست‌کم در میان‌مدت هیچ نوع کنش طبقاتی در صحنه‌گردانی نیروهای کارگری در جریان نخواهد داد. یکی از مهم‌ترین نقش‌هایی که وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی در دولت یازدهم ایفا خواهد کرد عبارت است از هدایت نارضایی‌های کارگری به مجرای تشکل‌های کارگری در چارچوب چانه‌زنی بهتر در سر خواستهای حداقلی اقتصادی کارگران شاغل. فعلان کارگری جریان‌های سندیکایی و دست‌مایه‌دار برای تبدیل مطلقا جارح خواهند بود. هیچ نوع جبه سیاسی مشکل نیز در صحنه سیاست ایران وجود ندارد. انچه محتمل است چیزی است که در علوم اجتماعی «شورش نان» نامیده می‌شود که نوعی بازی دو سر باخت برای بوزیسیون و اپوزیسیون است. اینکه دیگر هم دارای فرهنگ ضدی برای معیشت کسر که در قالب انواع آسیب‌های اجتماعی به شکل افزایش بزهکاری، اعتیاد، خودوزنی، دگرگونی کار و... به وقوع خواهد پیوست. آسیب‌های اجتماعی بلایای فلیرک جامعه را رام‌ام‌ام می‌کند و خشونت حساسیت‌ها هستند. از منافق دیگر سیاست‌ها و اسلامی را طرح کرد که همه یکپریم. عامل طبقه اگر در حاشیه کشور به عامل قومیت مبدل شود، می‌تواند خطرآفرین باشد. عامل طبقه با عامل قومیت در صحنه‌های جامعه عجیب‌سازیگری کند. و در کنار گفتارهای قومیتی و شیطنت‌های برخی کشورهای منطقه که به دنبال بهره‌برداری از منابع طبیعی ایران هستند بتواند در فلق درازمدت برای یکپارچگی ملی درسرآفرین شود. اگر دولت یازدهم بخواهد به‌سمزله جمیته اجرایی اتاق بازرگانی نقش‌آفرینی کند ترکیب دو عامل طبقه و قومیت چیما برای سیاست داخلی مشکل‌آفرین خواهد شد.

عکس: آرمین رهبر شورا

نگاهی به کتاب «دیالکتیک جدید و سرمایه»

سرمایه چیزی نیست مگر کار مرده

جواد لگزیان

«کریستوفر جی. آرتور» با بررسی «ساختار منطق «هگل» و سرمایه «مارکس» در «دیالکتیک جدید و سرمایه» معتقد است رشد مارکس فضل منطق هگل را چون ابزاری کمکی برای ارایه و توضیح مطلب خود برگزیده باشد، اما این چیزی منطقی نیست همین‌شناختی شده‌اند. آرتور با درک اهمیت و خاص‌بودن انتقاد پولی در «دیالکتیک جدید و سرمایه» نشان می‌دهد که در پایان بحث «هگل» در روابط ساختاری کالاها پول و سرمایه همبستگی وجود دارد، اما این همبستگی فقط به دلیل همسویی‌های بسیار ویژه اقتصاد پولی ایجاد می‌شود.

آرتور در این کتاب، دیالکتیک مارکس را هم‌بنگام ایجابی و انتقادی می‌داند و تاکید دارد پول موجب گسترش عظیم فعالیت اقتصادی فراسوی مناسبات پایه‌ای تاریخ می‌شود. به همین روند، نظریه پولی ما را نیز سلسله نیروهای بیگانه می‌کند: دیالکتیک صورت ایجابی تبادل نشان می‌دهد که سرمایه تکوینه تمنام عناصر زندگی اقتصادی را تابع خویش می‌کند و به تسلط‌بخشی و تسخیر عرصه ارزش مصرفی و شکل‌دادن به آن به قدرت مطلق تبدیل می‌شود از طرفی دیگر جنبه انتقادی دیالکتیک نشان می‌دهد که سرمایه در سویه ارزش مصرفی یا به دو اگر؛ خود مواجه است که نمی‌تواند به شکلی هگلی و به نحو مصرفی ایجاد کند. صورا جنبه‌هایی از خویشتن آن به شمار می‌روند. دگر بیرونی سرمایه طبیعت است که با سرعت وحشت‌آوری در حال نابودی آن و دوراگیو نابودی مبنای مادی خویش است. پروتئاریا این مخلوق اجتماعی دگر درونی سرمایه است که بالقوه قادر به واژگون کردن آن است.

در روایت دیالکتیکی آرتور، شاهدیم که در قالب رابطه سرمایه، تصامم بین ارادت (ideality) سرمایه و مادیت کار وجود دارد. این تصامم به مثابه تنش ساده دو مکان نیست (همچون یک مسئله مشترنی) که در چارچوب آن کار در مقابل رقیب خود برای تخصیص ارزش جدید بایستد. به این علت که اگر کار همچون کارمزدی تعیین شود خصیصه‌ای درونی از رابطه سرمایه و حاکمی واقعا تابع در برابر سرمایه خواهد داشت که به علت سرکشی قانونی در برابر تقلیل جایگاهش به سرمایه محض ابداشت سرمایه در سرمایه و علیه آن است. در اینجا نگارنده به سراغ کیلیان می‌رود و تاکید دارد که مارکس در سراسر مهم و اساسی را طرح کرد که همیشه یکپریم. عامل طبقه مبنی خلق ارزش اضافی است و دیگر اینکه سرمایه ارزش خودارزش‌افزاست. مشکل نوین مبنای «خودارزش‌افزایی» را در کنه مرگ‌آمیز کلیدی‌ترین در مقام سرمایه مطل خالق ارزش اضافی باشد و ابراز کند که مرگ‌آمیز کلیدی‌ترین در مقام سرمایه مطل خالق ارزش اضافی باشد و این سرنشتیمها خلاف فرضیهای است که می‌گوید کار خالق ارزش است. هرچند کار زنده منبع ارزش نو است اما منبع؛ چیزی بودن و خالق؛ از چیز بودن باید تمیز داشت. منبع ارزش نو بودن یعنی آن چیزی که سرمایه از دل آن ارزش را خلق می‌کند. وابستگی مادی فرآیند ارزش‌افزایی به یک‌شاهد چیزی جز فرد و روابط بین افراد

آرتور خاطرنشان می‌کند سوسیالیسم ریکاردویی ادعا می‌کرد که «کار (در حکم منبع ارزش) همچیز است.» اما کلمات منبع و خالق نباید در چارچوب رابطه سرمایه‌داری، این ایدای قابل‌درک را دارد که «همچیز» است. رابطه سرمایه وحدتی مضاعف‌است. این تضاد بین سرمایه و کارگر نیست (که تنها یک تنش است)؛ تضاد درونی به این بسیت ایجاد می‌شود که «سرمایه» و «کار» هر دو این ادعا را دارند که کل رابطه را شکل می‌دهند و به این جهت «سرمایه چیزی نیست مگر کار (بیگانه‌شده)» و «کار چیزی نیست مگر سرمایه‌ای متغیر». این امر به این معناست که سرمایه‌داری با تضاد در ذات توصیف می‌شود. هر سوء ادعای ساختن کل رابطه‌ال را دار